

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز یک مقدار روایات حکم کسب نائحه را از این کتاب جامع الاحادیث متعرض شدیم.

البته عرض کردیم روایاتی که تا اینجا خواندیم، روایات معتبرش یکی همین که حضرت ابو جعفر (ع) فرمودند اوقف لی من مال کذا و کذا النوادب تندبنی؛ این را عرض کردم در کافی و تهذیب آمده، به نقل از کافی ظاهرا. لکن مضمونش در فقیه هم آمده. نمی دانم چرا ایشان نیاورده. مضمونش یک مضمونی دارد که در کتاب فقیه مرسل آورده. که نمی دانم و جعلک امام باقر (ع) برای اینکه ده سال در منی برای ایشان ندبه بخوانند. اینجا ایشان نیاورده. لذا آن روایت در حقیقت در مصادر ثلاثه آمده. تصدیقش الان برای ما مشکل است؛ چون قائل به حجیت خبر ثقه نیستیم. این که مثلا این کار عملا انجام شده باشد و نقل عملی واضحی نداریم، خیلی مشکل است.

یکی هم روایت شماره ۳ بود. که لا تشارط و تقبل ما اعطیت، این هم مشکلاتی داشت. من جمله اصلا معلوم نیست این خانم شیعه بوده یا نبوده. این هم الان سندش معتبر است، لکن قبولش خیلی مشکل است. فتوا هم بین اصحاب نیامده.

حدیث شماره ۵ هم که تستحله بضرب احدی بدیها علی الاخری؛ این هم قبولش یعنی مثلا اگر نشست بدون این که دست بزند، پول نگیرد، پولش حرام است. اگر دست زد مثلا پولش جایز است. خیلی مشکل است به هر حال این مسائل در خارج هم عملا این طور بوده، فتوا هم این باشد، روی اصول اطمینان به این روایت هم این، این روایت البته سندش اشکال مختصر دارد به خاطر خود عذافر، لکن بسیار بسیار مشکل است.

مثلا در حدیث بعدی که سندش هم معتبر است. عن ابی بصیر قال قال ابو عبدالله (ع) بأس باجر النائحه الذی تتوحا علی المیت، توش ندارد دست بزند یا نزند.

روایت شماره ۷، مرحوم شیخ در استبصار و تهذیب از حسین بن سعید عن عثمان بن عیسی عن سماعه قال سئلته عن کسب المغنیه و النائحه فکرها؛ فقال، بعد هم گفت که کراهت به معنای مصطلح است. البته این حدیث را عرض کردیم از منفرات مرحوم شیخ طوسی است. و سابقا هم متعرض شدیم در بحث غنا. که هر جا کسب مغنیه باشد آنجا هم کسب نائحه. لکن عرض کردیم فکرها معنایش این کراهت مصطلح نیست. مثلا بگوید فوقش در روایت پیغمبر (ص) جواز نیاچه بوده، اما پول نیامده. لذا چون پول نیامده قبول نکنیم. الا ان

تكون تجارة عن تراض. ويعنى لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل؛ اين يك نوع استظهار است. كه اين شايد از مصاديق اكل مال بالباطل باشد. فلذا مثلاً فكرهه يا به معنای مثلاً اين حرمت در مى آيد از مجموعه شواهد، دليل واضحي برايش نيست يا شبیه احتياط وجوبى هاى كه ما الان مى كنيم. يا احتياط، امام (ع) مى فرمايد من اين كار را خوشم نمى آيد. اين كرهه به اين معنا.

ولذا اين با حرمت هم مى سازد. با شواهد موجود با كراهت هم مى سازد. اما احساس نمى كند آدم كه اينجا مراد كراهت باشد. چون آن مسئله عرض عريضى دارد نياحه بر ميت، بعضى از مواردش حرام است، بعضى هم مشكل دارد.

در كتاب مرحوم مستدرک از كتاب محمد بن على بن حسن علوى، كتاب دارد به نام التعازى. الان من اطلاعاتى راجع به اين كتاب ندارم.

باسنده عن جابر فى حديث وفاة ابراهيم ابن النبى (ص) انه قال فقال عبد الرحمن، عبد الرحمن بن عوف، أ تبنى يا رسول الله (ص) أ ولم ته عن البكاء قال لا ولكن نهيت عن النوح.

در روايت شماره ۹، در ذيل حديث مناهى النبى (ص)؛ عرض كردم اين حديث مناهى النبى (ص) را صدوق در آخر فقيه سندش را آورده، فرض كنيد در جامع الاحاديث در اولين بار يك جا آورده، صاحب وسائل يك جا. همه را به آنجا حواله مى دهند. نمى خواهد.

تقدم فى باب فلان، كراهة الصلاة عند طلوع الشمس وعند غروبها من ابواب، نمى خواهد اين مقدمات.

الفقيه فى حديث مناهى النبى (ص)، آخر هم بنويسد حديث مناهى النبى (ص) اين است سندش. ونهى عن الزنة عن المصيبة ونهى عن النياحه والاستماع اليها ونهى عن تصفيق الوجه؛ اين در همين مناهى النبى (ص) هست. البته عرض كرديم اين روايت سند روشنى ندارد. قابل اعتماد نيست.

حديث شماره ۱۰، در خصال مرحوم شيخ صدوق حدثنا ابى حدثنا على بن ابراهيم عن ابيه عن الحسن بن ابى الحسين الفارسى؛ ابراهيم بن هاشم از اين شخص روايت ديگر هم داريم در كتب ما. حتى در كتب اربعه هم داريم. الان تشخيصش نمى توانيم بدهيم دقيقاً ايشان كيست. حسن بن ابى الحسين الفارسى. لكن پدر به اصطلاح ابراهيم، يعنى ابراهيم بن هاشم، ببخشيد ابراهيم بن هاشم عادتاً كتب اصحاب را نقل کرده. شايد اين شخص حسن بن ابى الحسين الفارسى مثلاً يك مجموعه روايت داشته، ۲۰ تا ۳۰ تا ۴۰ تا ۵۰ تا داده به ايشان.

عن سلیمان بن حفص البصری؛ این حسن بن ابی الحسین الفارسی جاهای دیگر هم داریم که از این سلیمان بن حفص البصری نقل کرده. لکن عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا در غیر این مورد مواردی داریم که حفص با جعفر جابجا شده است. همین جا هم داریم. بعد داریم سلیمان بن، همین سند هم است. حسن بن ابی الحسین الفارسی. سلیمان بن جعفر بصری و سلیمان بن حفص بصری. غرض این دو تا با همدیگر جابجا شدند. عن عبدالله بن الحسین بن زید، از بچه حسین بن ذوالدمعه.

عرض کردیم کرارا مرحوم زید که شهید می شود، پسر کوچکش شاید دو ساله بوده به نام حسین. امام صادق (ع) این را می گیرند و بزرگ و تربیت می کنند. خیلی هم اهل گریه و حالتی دارد، ذوالدمعه، اشکبار، حالت اشک داشته است. این پسر ایشان است عبدالله بن حسین. و این حسین بن زید یکی از طرق الان بسیار متعارف در اولاد سادات حسینی است. سادات حسینی که هستند یک مقدار معتنا بهشان به همین حسین بر می گردند.

خود این عبدالله را هم، مگر حالا مثلا سید علوی ...

قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم، این دوسه جور نقل شده. این یک متن است. دوسه تا متن ثلاثی نقل شده است. اربعة لا تزال فی امتی الی يوم القيامة؛ یعنی هر چه جلویش را بگیریم فایده ندارد از دست آدم در می رود، مردم گوش نمی کنند. یکی الفخر بالاحساب، والطعن فی الانساب، که این بچه اش هست یا نیست. و الاستسقاء بالنجوم، استسقاء بالنجوم این در میان عرب رسم بوده. مثلا می گفتند دیشب مثلا فلان ستاره در آمد، مثلا سهیل در آمد. این اگر در این جور جاها در بیاید علامت این که فردا باران است. استسقاء به این معنا. باره نجوم و... البته متعارف در بین عرف نجوم نبوده. انواء بوده. کلمه انواء، جمع نوء، نون و واو و همزه. نوء. نوء عبارت است مثلا مثل این چیزهایی که ما می گوییم شهاب سنگ، یک ستاره ای از یک جا برود، می گویند این علامت این که فردا مثلا باران است. یا امسال خشک است یا اینطوری، استسقاء به نجوم. استسقاء هم فقط مراد آب نیست. یعنی طبق همین قواعد حکم می کردند که فردا باران است، باران نیست، چنین است، خشک است.

و النياحه، این چهار تا شد که مردم رها نمی کنند. هر چه هم بگوییم فایده ندارد.

و ان النائه اذالم تب قبل موتها تقوم يوم القيامة و عليها سربال؛ سربال یا سروال یا همان که ما به فارسی می گوییم شلوار. در عربی اش هم می گویند در فارسی قدیمش هم سروال درست است، سروال، یعنی راه مقدم است. سروال. اما الان ما چپه به کار می بریم شلوار می گوییم. همان است.

.....
من قطران؛ قطران یک نوع ماده‌ای است که گرفته می‌شود. البته قطران گاهی به یک نوع ماده قیری هم گفته می‌شود. لکن قطران اصطلاحاً یک ماده‌ای است که از درخت کاج می‌گیرند با یک ترتیبی. ماده سیاهی است خیلی مخصوص.

و درع من جرب؛ یک به اصطلاح لباس. درع چون در لغت عرب به معنای زره هم هست. لباس جنگی. به اصطلاح امروزی‌ها جلیقه ضد گلوله. آن هم هست. و در عین حال درع به اصطلاح لباسی است که می‌پوشیدند. مخصوصاً برای زنها که لباس دشداشه مانند می‌پوشیدند درع می‌گفتند. درع المرأة در روایات، در عبارات تاریخی این مراد است.

س: حرب

ج: جرب، جرب ظاهراً باشد. جرب همان به اصطلاح بیماری پوستی معروف. یعنی این به اصطلاح این صورت در می‌آید. ظاهرش این طور است.

کتاب دعائم غیر از دعائم هم ما داریم. اختصاص به دعائم ندارد. عن جعفر بن محمد علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثلاث من اعمال الجاهلية، البته اینجا تعبیر به جاهلیت شده. ممکن است آن فتره زمانی که قبل از اسلام بوده. ممکن است بگوییم اصلاً جامعه جاهلی. چون در روایت دارد که جاهلیة تبرج الجاهلیة الاولى، دارد که بعد یک جاهلیت بعدی خواهد آمد که از این جاهلیت اولی شاید بدتر باشد.

این سید قطب یک کتابی نوشته جاهلیت قرن العشرين که ادعا می‌کند این جاهلیت قرن العشرين مثلاً حالا مضمون، در عباراتش این طور نیست، از آن یکی شاید مثلاً بدتر باشد.

مراد از جاهلیت یا آن زمان فتره زمانی قبل از اسلام است یا مراد آن به اصطلاح جاهلیتی است یعنی جامعه‌ای که جاهل است، جامعه‌ای که نادان است، جامعه‌ای که روح جاهلی بر آن حاکم است.

لا يزال الناس فيها حتى تقوم الساعة؛ این هست دیگر ول کن نیست بشر. یکی استسقاء بالنجوم؛ یکی طعن فی الانساب و یکی هم النباحة علی الموتی.

البته عرض کردم خیلی مشکل است الان ما یک تصمیم گیری نهایی بکنیم در این جهت. چون یک تندی هایی از بعضی از صحابه بوده. مثلاً می آمدند به پیغمبر (ص) چرا برای ابراهیم برای پسران گریه می کنید. معلوم می شود یک مغز خرابی از یک طرف بوده، از آن طرف هم خب می دانید ۱۱:۴۵

حدیث شماره ۱۲ را مرحوم کلینی آورده. محمد بن یحیی عن سلمة بن الخطاب وراوستانی، همین اطراف قم بوده. ایشان تضعیف شده به اینکه از خط غلو است و شاید میراث هایش خالی از چیز نباشد. عن ابراهیم بن محمد. ما یک ابراهیم بن محمد معروف داریم که همین صاحب کتاب غارات است. کتاب غارات که چاپ شده. معروف به ابراهیم بن محمد ثقفی که معروف است یک کتابی هم در فضائل امیر المومنین (ع) نوشته بود. نوشته بود کدام شهرها دورتر هستند از اهل بیت (ع). مثلاً اصفهان، نمی دانم چرا اصفهان. بعد هم ایشان می گوید پس من این کتاب را ببرم در اصفهان تدریس بکنم.

علی ای حال این ابراهیم بن محمد به اصطلاح ثقفی، ایشان به اصفهان می رود. یک مقدار از میراث هایش توسط افرادی به قم می رسد. قمی ها نقل می کنند. اگر انشاء الله رسیدیم توضیح می دهیم.

اینجا مرحوم استاد ابراهیم بن محمد در روایات را ابراهیم بن محمد ثقفی گرفتند. تصادفاً دیدم مرحوم مثل اینکه جامع الرواة هم این کار را کرده است. مرحوم تستری هم در قاموس ایشان هم قبول کرده که این ابراهیم بن محمد، ابراهیم بن محمد ثقفی است. لکن خیلی بعید است. شاید مثلاً گفت یک کسی چون این جوری کردند دنبالش رفتند. خیلی بعید است؛ چون ابراهیم بن محمد ثقفی ۲۸۳ وفاتش است. یعنی کلینی مثلاً شاید مثلاً می گفت درکش هم کرده باشد. فوقش با یک واسطه از او نقل می کند. اما ایشان با دو واسطه محمد بن یحیی و سلمة بن خطاب خیلی بعید است، فوق العاده بعید است. بعد هم ابراهیم بن محمد ثقفی عرض کردیم یک علی بن محمد هست، گفته شده قاسانی، گفته شده قمی، علی بن محمد اصفهانی، ایشان آثار این شخص را از اصفهان نقل کرده. شواهد مویذ این نیست. به هر حال مرحوم استاد در عده ای از کتب ابراهیم بن محمد را گفتند ابراهیم بن محمد ثقفی باشد. لکن فکر می کنم درست باشد. ظاهراً پیش من که درست نیست.

بله، ما یک ابراهیم بن محمد مدنی داریم. یک ابراهیم بن محمد مدنی، با میم، که ظاهراً یکی باشند. و همین آقای سلمة بن خطاب از او نقل می کند. ابراهیم بن محمد مدنی. ظاهراً این باید باشد نه آن ثقفی. این هم خیلی اطلاعات فعلاً اطلاعات ما زیاد نیست.

عن عمران الزعفرانی، دو تا عمران داریم؛ بعضی گفتند یکی این است یکی آن است. نه ظاهرا عمران بن اسحاق زعفرانی است. خیلی هم آشنایی نداریم. اما دارد ایشان روایت غیر از این هم داریم. حس می کنیم له شأن من الشأن. حالا چیست خیلی واضح نیست. البته در بعضی از روایات در کتاب مرحوم استاد هم آمده، در کتاب آقای کیست، آقای به نظرم کتاب قاموس هم دارد که سلمه بن خطاب عن عمران زعفرانی. ظاهرا سقط دارد. صحیحش وجود ابراهیم بن محمد در بین است. در بعضی از اسانید سلمه مستقیم از زعفرانی نقل می کند. فکر می کنم سقط دارد و کتابش هم بعید نیست که از همین اغلاط و سقط و اینها داشته. از خط غلو می آید.

قال قال من انعم الله عليه بنعمة فجاء عند تلك النعمة؛ حالا شاید هم از اهل سنت باشند هر دویشان. بمزمار فقد کفرها و من اصیب بمصيبة فجاء عند تلك المصيبة؛ عرض کردم اجمالا این را ما دیگر تقریبا اطمینان داریم به خاطر کثرت روایت از بین سنی و شیعه. که نهی رسول الله (ص) عن صوتین احمقین. یکی خواندن زن ها در عروسی و در به اصطلاح موسیقی و اینها و غنا، یکی هم در نوحه گری و مصیبت. این دو تا داریم و زیاد است روایاتش زیاد است انصافا. یکی هم این. یا مزمار بیاورد که نی باشد، یا نائحه بیاورد که ظاهرا به آن کیفیت خاص باشد.

سند روایت مشکل دارد. مصدرش کتاب کافی است بد نیست. محمد بن یحیی هم نقل کرده بد نیست. اما به هر حال سندش با مصدر اصلی اش مشکل دارد.

کتاب دعائم عن علی (ع) کتب الی رفاعة بن شداد قاضية علی الاهواز؛ نامه ای است نسبتا مفصل امیر المومنین (ع) به این رفاعة بن شداد نوشتند که قاضی شان در اهواز بوده است. اخیرا بعضی از عزیزان این را چاپ کردند مستقلا. جمع کردند، تکه و پاره بوده، جمع کردند، در یک نسخه خطی هم بوده. البته نسخه خطی اش خیلی ارزش علمی ندارد. به هر حال فقط خوبی اش این است چون نه سر و ته درستی هم ندارد، سندی هم ندارد، اما واقعا کتاب لطیفی است. اخیرا عرض کردم تحقیقش کردند یک کراسی شده است. یک تکه هایی از آن در همین کتاب دعائم آمده. در همین کتابی که چاپ کردند یک تکه هایی اش را از کتاب دعائم نقل شده. این یک تکه اش است راست است.

ایاک و النوح علی المیت بیلد یكون لك به سلطان؛ این چون می گویم الف و لام النوح علی المیت، بعید است جنس باشد، احتمال دارد عهد خارجی باشد. و عرض کردیم در جوامع مختلف ما، همین الان هم این حالت نوح بر میت مختلف است. در بعضی هایش یک محرمات هم هست، زنها مخصوصا زنها ی جوان یک نحو خاصی، ناله و سر و صدا، که این مناسب نیست دیگر. یک آمیختگی با حرام

دارد. این عرض کردم من دو سه روزه همه اش می گویم این نوح بر میت یک حد معینی که بخواهیم الان جلویش را بگیریم، جلویش را بیان نکنیم ندارد.

به هر حال این نامه ایشان که اخیراً چاپ شده نامه جالبی است. و یکی از چیزهای خیلی عجیبی که در این نامه هست؛ در غارات هم عده ای از نامه های حضرت را آورده مثل نامه اش به محمد بن ابی بکر، حالا نامه به والی نوشتند، خیلی از مسائل فقهی هم توش دارد که اصلاً ربطی به ولایت ندارد. خیلی هم برای ما تعجب آور است. به نظرم شاید یک روشی داشتند امیر المومنین (ع). مثلاً در همان نامه محمد بن ابراهیم مثلاً وضو باید دو تا اثلاث باشد یا سه تا باشد یا دو تا باشد. نامه به والی نوشتن در همین جا دارد که ماء جاری لا یتنجس، نامه ای به رفاعه بن شداد، مثلاً حکم ماء جاری. خیلی عجیب است یعنی بعضی از احکام جزئی که به هیچ نحوی به حسب ظاهر به یا مگر قطعات این نامه حذف شده، و الا هیچ نحوی به بحث ولایت و اداره جامعه و اینها نمی خورد. و در یک نامه هم نیست، در نامه های متعدد است. چون ندیدم کسی توجه کرده باشد لذا من این را عرض کردم.

عده ای از احکام در این نامه ها آمده. این خیلی عجیب است. احکام باب طهارت و صلاة و وضوء و غسل، خیلی عجیب است یعنی آدم فکر می کند حالا این مثلاً یا یک مجموعه ای توش احکام بیشتری بوده، آنها حذف شدند و این دو سه تایش به ما رسیده. علی ای حال نامه نوشتن به قاضی بر اهواز و نوشتند الماء جاری لا یتنجس، لا ینجسه بالشیء، این خیلی الان پیش ما متعارف، نمی دانم اگر حضرت سلام الله علیه اگر نامه درست باشد.

س: نمی تواند جواب سوالی باشد؟

ج: نمی دانم.

القطب الراوندی در کتاب لب اللباب که چند بار توضیح دادیم. لعن رسول الله (ص) امرأة تخون زوجها في ماله او في نفسها ولعن النائحه والعاصية لزوجها والعاق؛ چرا این هست. این مسئله لعن به لغت دیگر هم هست.

مسئله ۱۵، اینها دیگر همه اش سندهایش مشکل دارد. عن علی (ع) عن رسول الله (ص) انه قال صوتان ملعونان؛ یک توضیحی دادیم که در کتاب دعائم، نسبتاً مقدار معتنا بهی روایات از امیر المومنین (ع) هست. احتمال دارد بعضی هایش مال همین کتاب سکونی باشد. بعضی هایش مال کتاب قضایا و سنن الاحکام باشد.

صوتان ملعونان یبغضهما الله تعالی احوال عند مصیبه؛ اینجا احوال چاپ کرده، احوال سر و صدا کردن. و صوت عند نعمة یعنی النوح

و الغناء. این دو تا.

بعد نوشته تقدم در روایت فلان. این تقدم که ایشان آورده، مربوط می شود به اصل خود عمل نه مربوط می شود به کسب اجرت.

خب روایاتی که آمده عرض کردیم تقریباً سه تایش معتبر است، تقریباً. دو تایش مسلماً معتبر است. یکی اینکه برای حضرت نوحه بخوانند در منی. عرض کردیم خیلی بعید می دانیم راست باشد این. خیلی، با اینکه سندش هم معتبر است. یکی اینکه تقبل و لا تشارط و تقبل ما اعطیت، آن را هم خیلی بعید است. یعنی من اصحاب هم تلقی به قبول نکردند. آن که در کلمات اصحاب آمده النوح بالباطل آمده. این خصوصیت.

یکی هم که بد نیست نسبتاً، که تستحله بضرب احدی یدیها علی الاخری؛ خیلی... مثلاً اگر دست نزنند، همین جور شعر بخوانند ناله بکند. این اجرت نگیرد مثلاً. اگر دست زد اجرت بگیرد. خیلی، حالا اگر این باشد اگر رفت یک جایی دست زد ناله هم نکرد باید بگیرد. خیلی مستبعد است یعنی قبولش. هر سه روایتی که یک مقدار به لحاظ سند قابل قبول است مشکل دارند چه برسد به آنهایی که ندارند. ما در خلال بحث ها یک صحبتی کردیم که یک مقدار از جاهلیت و یک مقدار از آثار و گفتیم که مسائلی در باب میت بود که یکی بکاء بود، یکی خمش الوجوه بود، یکی لطم الصدور بود، چند تا هم آنها بود. و عرض کردیم انصافاً یک وضع جامعه وضع اجتماعی، مثلاً فرض کنید کسانی بودند که حتی گریه حضرت را بر فرزندشان ابراهیم اسماعیل مثلاً اشکال می کردند در این حد. در صورتی که خود پیغمبر (ص) گریه می کردند.

بعد به این مناسبت چون جهتی هم ذکر شد، یک مقدار روایاتی را در باب اینکه این عمر یک مقداری در این قضایا متشدد بود آن روز عرض کردیم. حالا یک مقدار اینجا روی عباراتشان می خوانیم برای اینکه روشن بشود.

در این کتابی که مرحوم آقای امینی الغدير نوشتند، جلد ششم، به عنوان نوادر الاثر فی علم عمر، به این عنوان بابی را قرار دادند. صد تا به قول خودشان نادره، به شماره نقل کردند. این نادره ۵۱، چون بعدها چاپ دیگر هم شده، من شماره نادره را می گویم که به چاپ جدید هم بتوانید نگاه کنید.

عن ابن عباس قال لما ماتت زينب بنت رسول الله (ص)، در سال هشتم هجری. قال رسول الله (ص) الحقوها بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون؛ عرض کردم بقیع یک منطقه مرتفع بود. تپه کوچکی بود، چون مدینه منخفض بود، در زبان عربی اگر از آن عادی یک چیزی بلندتر

بود بقیع می گفتند، پایین تر بود بقیع می گفتند. بقیع و نقیع با نون. هر دو مثل هم هستند یکی با نون و یکی با باء. و نقیع را ما الان، الان هم مستنقعات، یعنی مرداب، جاهایی که زمین پست است، آب توش جمع می شود، توش سبزیجات و مثلاً نی و اینها درست می شود، به زبان عربی در آن وقت نقیع می گفتند. الان مستنقعات می گویند مثل حور. و ما هم مرداب می گوئیم.

تپه هایی که بلندتر بودند بقیع می گفتند. این بقیع محلی بود که کسی در آن زندگی نمی کرد. خب تپه ماندی بود، دور و بر آن زندگی می کردند، خانه ها بود در مدینه یثرب. اما زندگی نمی کردند تا مسلمان ها که آمدند، عثمان بن مظعون که فوت می کند، پیغمبر (ص) می فرمایند عثمان را در اینجا دفن کنید. خود عده ای از مسلمانها هم روی بقیع خانه ساختند. روی همین تپه، چون آزاد بود دیگر، ملک مباح بود، ملک عمومی بود، خانه ساختند. یکی همین عقیل بود برادر حضرت امیر (ع). همین جایی که قبور مقدسه اهل بیت (ع) هست، این بقیع خانه عقیل است. این اصلاً جزو بقیع نبوده، این خانه عقیل است. این زیر زمین خانه عقیل است. در این زیرزمینش حضرت امام مجتبی (ع) و امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و امام صادق (ع) را در آن زیرزمینش. این جایی که الان قبر حضرت ام البنین (س) هست، این خانه زیر است. زیر جلویش نه خود این، این جلویش خانه ساخته بود. این مال او بود.

غرضم به هر حال این ذکر شده که اینها که آمدند در بقیع، آن وقت اولین کسی را که پیغمبر (ص) دفن کردند، عثمان بن مظعون. بعد، بعد از عثمان تقریباً مقبره شد. غرضم این است که بقیع مقبره اهل مدینه نبود. این تصور نشود. بعد پیغمبر (ص) فرمودند الحقوها بسلفنا الخیر، بعد پیغمبر (ص) فرمودند مرده هایان را دور و بر سلف خیر ما عثمان بن مظعون دفن بکنید.

فکتب النساء، ظاهراً مراد از نساء در اینجا زن های خود پیغمبر (ص) است. بعید است مراد بیگانه باشد. البته الان به عنوان دختران رسول الله (ص)، زینب (س) و ام کلثوم (س) و رقیه (س)، همان اوایلی که بقیع باز می شود کمی دست چپتان آنجا گذاشتند. یک جایی مال قبر زوجات نبی (ص) است که هشت تا پیش هم هستند. چون آن یکی که به اصطلاح در اصل کنیز بود، ماریه قبطیه، این در خانه ای داشت خارج مدینه که الان هم می روند همان نزدیک مسجد رد الشمس. مسجد رد الشمس هم نزدیک همان است. یک مدت هایی هم اینجا را زیارت می کردند. حالا مدتهاست که بستند. قبرستانی بود، این خانه ماریه به اصطلاح، خانه اش اینجا بود، همان جا هم دفنش کردند. بعد یک سنتی شد در مدینه که اگر کنیزی فوت می کرد، در اینجا دفن می کردند. در جای چه می گفتند؟ اسم خوبی دارد، مشربه، مشربه، مشربه ام ابراهیم یا مشربه ماریه. مشربه محل زندگی بوده، از شرب نیست. خانه ای داشته ایشان در آنجا، این تنها زن پیغمبر (ص) است که

جداست؛ چون زن‌ها با او حسودی داشتند به خاطر جهاتی، من جمله مادر بچه‌اش، آنها هیچ کدامشان بچه نداشتند، ایشان را پیغمبر (ص) جدا کردند بردند مشربه. لذا یک متعارفی شد در اهل مدینه که کنیز را در مشربه ام ابراهیم یا مشربه ماریه دفن می‌کردند.

این را زینب را در بقیع آوردند. اما الان بین اگر این قبری که وسط بقیع است، به اسم عثمان بن عفوان، اگر مال عثمان مضموم باشد، فاصله این قبر زینب با عثمان زیاد است نسبتاً، نزدیکش نیست. الحقوها، مگر الحقوها در بقیع، بروید در بقیع یعنی دفن بکنید. علی ای حال الان یک جایی که مثل یک حفره مانندی است. سه دختر پیغمبر (ص) را یک جا قرار دادند. و زن‌های پیغمبر (ص) که در وقت وفات پیغمبر (ص) نه تا بودند، ماریه که در جای خودش دفن شد. هشت تا را در بقیع دفن کردند. الان هم در بقیع این هشت تا پهلوی هم هستند. فکر نمی‌کنم راست باشد. احتمالاً جعلی باشد.

الحقوها بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون فکتب النساء، در همین بقیع که زنها بودند گریه کردند. فجعل عمر یضربهن بسوطه؛ این تصریح به ضرب دارد. که عمر شروع کرد آنها را زنها را با تازیانه می‌زد. چون شنیدم حالا بعضی حتی از شیعیان می‌گویند بعید است عمر حضرت زهرا (س) رازده باشد. این جلوی پیغمبر (ص)، این نص عبارت هم نص است. فجعل عمر یضربهن بسوطه فأخذ رسول الله (ص) یده و قال مهلاً یا عمر دعهن یبکین؛ این کلام پیغمبر (ص) و بعد خطاب و ایاکن و تعیق الشیطان الی ان قال وقعد رسول الله (ص) علی شفیر القبر و فاطمة الی جنبه، فاطمه پیش حضرت بود، تبکی، فجعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یمسح عین فاطمة بثوبه رحمة لها. من اول این متن را خواندم؛ چون این متن صحیح است نزد اهل سنت. این جعل عمر یضربهن متن صحیح است. چون دارد که جعل عمر ینهاهن، آن را هم دارد. اما این متن صحیح است. این ایشان آدرس دادند مسند احمد دارد، مستدرک الحاکم دارد، و صححه؛ ۲۸:۳۹ و قال الذهبی فی تلخیص المستدرک سنده صالح؛ مسند ابو داود دارد، استیعاب دارد، مجمع الزوائد هم دارد. مصادر را، به نظر من بیش از این است. اینها را ایشان چون می‌دانید بعدها کتاب الغدیر را چاپ کردند، یک مقدار هم استدراک کردند، مصادر بیشتری. الان اگر کار بکنند مخصوصاً با آمدن این وسائل، خیلی از احادیث را می‌شود به استدراک کرد. احادیثی را که مرحوم آقای امینی آورده.

س: مسند احمد هم دارد، طبقات کبری هم دارد

ج: مسند را خواندم. طبقات را ایشان اسم نبرده است.

عرض کردم باید بیش از این باشد.

مثلا باز دارد اخرج البیهقی فی السنن عن ابن عباس قال بکت النساء علی رقیه بنت رسول الله (ص)؛ این باید سال پنجم و ششم است مثل اینکه. فجعل عمر ینهاهن، اینجا این طور دارد. من چند بار دیگر هم عرض کردم که متون مختلفی دارد. در این متن دارد ینهاهن؛ لکن آن متنی که اول خواندم صحیح است. فجعل عمر یضربهن، دقت می کنید؟

فقال رسول الله (ص) مهلا یا عمر، بله، بعد فرمودند ایاکن و نعیق الشیطان؛ بعد مطلبی را در جاهای دیگر هم فرمودند، من چون نمی خواهم همه متون را بخوانم. بعد حضرت فرمودند خیلی لطیف است این عبارت. فانه، این در حقیقت ایشان بد آورده یعنی سنن جابجا کرده. این در حقیقت پیغمبر (ص) خطاب به عمر است، این کلام اخیرش خطاب به آن مردک است.

حضرت فرمود فانه مهما یکن من العین و القلب فمن الله و من الرحمه و مهما یکن من اللسان و الید فمن الشیطان؛ اگر قلب انسان یا چشم انسان.

ثم قال و جعلت فاطمة تبکی علی شفیر قبر رقیه، همین قصه ای را که نقل کرده است.

بعد اخرج النسائی و ابن ماجه عن ابی هریره قال مات میت فی آل رسول الله (ص). این را خوب دقت کنید، یکی از کارهایی که اینها داشتند، چیزی هم نیست که حالا مخفی باشد نه اینکه حالا مثلا بگوییم ماها مثلا ۳۸:۳۰ اینها مثلا می گفتند مات میت، خجالت می کشیدند مثلا بگویند دختر پیغمبر (ص). می گفتند مات میت من آل رسول الله (ص). دقت می کنید؟ این از این قبیل زیاد دارند. این یک چیز در روایت مسلم دارد که دارند که پیغمبر (ص) نماز می خواند. یک بچه ای گریه کرد، پیغمبر (ص) زود نماز را تمام کرد، فرمودند که این حواسم را پرت کرد. خب این تعبیرشان صبی، مراد امام مجتبی (ع) است. نمی خواستند این قسمت را نقل بکنند. و چیز یعنی تصور اینکه خیال بکنیم حالا مثلا شیعه ها در آوردند. در بخاری هم دارد. در بخاری تصریح دارد عن عایشه که پیغمبر (ص) داشتند می رفتند برای مسجد برای نماز جماعت، بین رجلین، یمشی بین رجلین، فضل و رجل آخر، تعبیرش این است. فضل پسر عباس عموی پیغمبر (ص). و رجل آخر، بین یک نفر دیگر. در بخاری هست، در خود بخاری، نه اینکه حالا در شرحش باشد. بعد در اینجا یک جمله معترضه بخاری از یکی نمی دانم فلان از فلان نقل می کند که این رجل آخر علی بن ابی طالب (ع) است. فکانت عایشه لا تسمی، نمی خواست اسمش را بگوید. غرض در متن بخاری است. این اجتهاد بنده نیست که عرض می کنم.

این که شما دارد مثلا مات میت فی آل رسول الله (ص)، این مات میت، چون برایشان سخت بود که بگویند دختر پیغمبر (ص)، خب خیلی بی حیایی طرف است که با پیغمبر (ص) وجود دارند و زن های پیغمبر (ص).

فاجتمع النساء یبکین علیه، فقام عمر ینهاهن و یطردهن، پخششان می کرد، پراکنده می کرد.

فقال رسول الله (ص) دعهن یا عمر فان العین دامعه و القلب مصاب و العهد قلیل؛ این را و این را به عناوین مختلفه، مثلاً قال سلمة بن ازرق کان جالسا عند ابن عمر، بالسوق، فمر بجنابة یبکی علیها، قال فعاب ذلک ابن عمر، ابن عمر گفت چراگریه می کنی؟ و انتهرهن، قال فقال سلمة لا تقل ذلک یا ابا عبد الرحمن، ابا عبد الرحمن کنیه عبد الله بن عمر است. فأشهد علی ابی هریره لسمعه یقول مر علی النبی (ص) بجنابة و انا معه و معه عمر بن الخطاب، خوب دقت کنید، باز اسم نمی برد. این و نساء یبکین علیها فزبرهن عمر و انتهرهن، نهیشان کرد، فقال له النبی (ص) دعهن یا عمر فان العین دامعه، و النفس مصابه، و العهد قرین. قالوا انت سمعته یقول هذا؟ قال نعم، قال ابن عمر فالله و رسوله اعلم؛ گیر کرد دیگر وقتی حدیث برایشان نقل کردند.

می خواهم وضع که روشن بشود برایتان که چه مشکلاتی بوده.

باز روایت دیگر، بله، و الی آخره. حالا من یکی یکی بخوام بگویم. این از صفحه از این جلد ۶، این چاپی که من دارم از صفحه ۱۵۹ و متعرض بعد مسائل دیگری که بله، چیزهایی که در اینجا شده.

بعد هم متعرض این مسئله که دیروز نقل کردیم که عایشه با خود عمر و عبدالله بن عمر اختلاف کرد. اینجا هم ایشان دارد، حالا من امروز دیدم مثل اینکه صفحه اش فرق می کند.

بله این نسخه ما یک مقداری خرابی دارد. غلط چاپ شده است. بله این چاپ من نسخه من. به هر حال بعد دارد که مثلاً من باب مثال قال سعید بن مصیب لما مات ابوبکر، اختصاص فقط به این جهت ندارد. این طبیعت این خشونت که این شخص دارد. حالا در جنگها از او شجاعتی نقل نشده، خیلی عجیب است. مثل اینکه همین شجاعتش فقط برای همین زن ها و بیچاره ها بوده است.

قال لما مات ابوبکر، بکی علیه، فقال عمر ان رسول الله (ص) قال، ببینید فقال عمر ان رسول الله (ص) قال ان المیت یعذب بیکاء الحی علیه. که بعد عایشه گفت نفهمیده اصلاً پیغمبر (ص) چه فرموده. چیز دیگری گفته. فابوا الا ان یمکوا؛ آن زن های دخترهای ابوبکر هم به گریه شان ادامه دادند. ظاهراً در خانه هم بودند. خیلی عجیب است یعنی واقعا موجود عجیب و غریبی بوده است.

فقال عمر لهشام الولید که از خود بنی امیه است. فاخرج النساء، زن ها را بیرون کن. فقالت عایشه اخرجک، نمی دانم، فقال عمر ادخل، نمی فهمم این عبارت به نظرم بد چاپ شده، نفهمیدیم. عمر گفت اشکال ندارد فقد اذنت لک. فدخلت فقالت عایشه امخرجی انت یا بنی، من را بیرون می کنی؟ قال اما لک فقد اذنت لک، دقت بکنید. گفته نه تو یکی حالا عایشه هیچی. فجعل عبارت این است، فجعل

یضربهن امرأة امرأة، خیلی عجیب است. خیلی مسئله غریبی است. دانه دانه این زنها را شلاق می زد. حالا آن در قصه زنان پیغمبر (ص) نداشت دانه دانه، اینجا تصریح دارد.

فجعل یضربهن امرأة امرأة، و هو یضربهن بالدرة، با همان تازیانه اش. حتی خرجت ام فروه؛ دیروز عرض کردم قصه دختر ابوبکر، مراد همان ام فروه بود. اسمش یادم نیامد. این ام فروه دختر دیگر ابوبکر است.

و فرق بینهن. آن وقت حالا در اینجا من دیروز یک مطلبی را عرض کردم که عایشه گفتند بن عایشه که عبد الله بن عمر گفته ان المیت، بله، لیعذب بیکاء الحی، گفتند این اشتباه کرده. پیغمبر (ص) فرمود که این زیاد می شود عذابش. که دیروز من عرض کردم این مشکل است این خلاف است. بعد حالا امروز نگاه کردم دیدیم معلوم شد که خیلی عجیب است. دو صورت از این قصه نقل شده؛ یعنی گاهی ما اشکال می کنیم، خوب دقت کنید، از همان قرن اول و دوم سنی ها ملتفت بودند. یک صورت، بله، یک صورتی که دارد که این طور است: قال رسول الله (ص) از عمر، ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه؛ قال ابن عباس، این را نقل می کند بعد می گوید قال ابن عباس، فلما مات عمر ذکرک ذلك لعایشه، فقالت رحمه الله عمر والله ما حدث رسول الله (ص) ان الله یعذب المومن بیکاء اهله علیه و لكن قال رسول الله (ص) ان الله یزید الکافر عذابا بیکاء اهله علیه. این یک نقل است. این یک نقلی است که عبد الله بن ابی ملیکه نقل می کند. حالا مقدمه ای دارد من مقدماتش را حذف کردم.

و قالت عایشه حسبکم القرآن، این شاهد قرآن و لا تزروا زرة وزر اخرى، قال وقال ابن عباس عند ذلك و الله اضحک و ابکی قال ابن ابی ملیکه، وقتی این مطلب را به عبد الله پسر، چون او هم همین حرف را زد، فوالله ما قال ابن عمر شیئا؛ این یک متنی بود که دیروز خواندیم از کتاب مغنی. لکن عرض کردم من همان جا که بعید می دانم متن دیگر، بعد امروز دیدیم که بله، و عن عمر، من سابقا توضیح دادم این مطلب قابل توجهی است. آقایان رویش یکی از چیزهایی است که الان مثلا ماها شاید مثلا خیلی به آن، حالا عمره یک نفر از زنان انصار بوده. این عمره لها شأن در همین سنتی که اهل سنت نقل کردند.

چون این عمره یک مجموعه اوراقی داشته راجع به سنن پیغمبر (ص) از عایشه عن رسول الله (ص). اینها سنن عمره گاهی به آن می گفتند. وقتی که عمر بن عبد العزیز دستور داد بروند در مدینه، چون در شام بود، سنن رسول الله (ص) را جمع بکنند، یکی از آن مصادر همین سنن عمره است. که عمر بن عبد العزیز گفت این سنن عمره را هم بگیرید، جمع آوری بکنید. که من عرض کردم متأسفانه در بعضی

از کتب شیعه آمده سنن عمر که عمر بن عبد العزیز گفت سنن عمر را بگیرد. این تصور کردند که عمر بن عبد العزیز رفته روی سنن عمر. این نه، عمره است نه عمر. و این یکی از نقاط خیلی مهمی است. می گویم پیش ما که ارزش ندارد.

عمره بن عبد الرحمن بن حزم ظاهرا. پدرش که عبد الرحمن است. نمی دانم ابی بکر بن حزم چیست، یک حزم هم دارد. غرض این شخص این زن جزو صحابیات هم نیست. خوب دقت کنید. این زن جزو تابعیات است. عمده نقلش هم از عایشه است. همین عمره. ببینید عن عمره انها سمعت عائشه و ذکر لها ان عبد الله بن عمر يقول ان الميت ليعذب ببكاء الحي فقالت عائشه اما انه لم يكذب ولكنه اخطأ أو نسي، انما مر رسول الله (ص) على يهودية و هي يكي عليها اهلها فقال انهم ليكون عليها و انها لتعذب في قبرها؛ دقت کردید؟ من دیروز این را خواندیم.

ما دیروز تعجب کردیم که در کتاب مغنی، مغنی جزو آن اولی را آورده بود که یزید عذابها. آن داشت که این اهلش گریه می کنند عذابش زیاد می شود. این نه، چیز دیگری اصلا گفته. بعد از عجایب این است که در کتابی دارد، این با کتاب های الام شافعی آن چاپ معروفش چاپ شده که در جلد ۷، در اختلاف الحدیث جلد ۷ همان، چون هفت جلدش است، چهار مجلد است.

قال الشافعی فی اختلاف الحدیث؛ ببینید من این مطلب را که اینجا گفتم این معلوم شد از قرن دوم اینها فهمیدند نه اینکه حالا یک چیزی باشد ما ها داریم می گوئیم. من برای ارزش کار که واقعا هم انصافا هم خب زحمت کشیدند دیگر، نمی شود ما منکر بشویم. من دیروز به ذهنم آمد که اینها بد نقل کردند. بعد معلوم شد که نه دو تا نقل است نه اینکه بد نقل کردند.

و قال الشافعی و ما روت عائشه عن رسول الله (ص) اشبه ان يكون محفوظا عنه صلوات الله و سلامه عليه بدلالة الكتاب ثم السنة فان قيل فاین دلالة الكتاب؟ قيل فی قوله عز وجل و لا تزر وازرة وزر اخرى، و ان ليس للانسان، و قول فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره، و قوله كل نفس، این شواهد کتاب به اصطلاح.

و عمره احفظ عن عائشه من ابن ابی ملیکه؛ لكن عمره حفظش بهتر است. چون عرض کردم عمره یک مجموعه سنن داشت که از عایشه نوشته بود. خیلی واقعا معلوم می شود چقدر در این قضایا از همان اول کار شده است.

و عمره احفظ عن عائشه، یعنی اگر یک کسی نقل از عائشه بکند، عمره احفظ است من ابن ابی ملیکه؛ از نقل از عایشه. و حدیثها اشبه الحدیثین ان يكون محفوظا؛ بهتر این است نه آن که ابن ابی ملیکه. بهتر این است که ان الميت ليعذب و اهله ليكون عليه، این درست است. نه ان اهلها ليكون و يزید عذابه ببكاء اهله. خب متن اول این بود. یزید، می گوید نه این یزید عذابه خوب نیست. این متن درست

است: ان الميت ليعذب و اهلها ييكون عليه. انصافا هم حق با ایشان است. من هم عقیده ام همین است. من هم انصافا اگر سنی بودیم، حدیث عمره روشن تر است. و حدیثها اشبه الحدیثین عن ان یكون به اصطلاح محفوظا. انصافا هم همین است. حق این است که شافعی هم خوب فهمیده. به نظر من همان زن انصاریه بهتر فهمیده تا آن عبد الله بن ابی ملیکه.

فان كان الحديث على غير ما رواه، ابن ابی ملیکه، من قول النبی (ص) انهم لیكون علیها و انها لتعذب، فهو واضح، آن وقت این مشکل، بله، اگر به این باشد لانها تعذب بالكفر و هولاء یكون، اگر این حرفی را که عمره نقل می کند راست است خب. آن عذابش هست و اینها هم دارند گریه می کنند. اگر این جور باشد معنای حدیث این است. آن وقت مشکل می آید در آن یکی. که می گفت یزید عذابه. آن چه، و ان كان الحديث كما رواه ابن ابی ملیکه فهو صحيح، خوب دقت کنید، لان علی الكافر عذابا اعلی، چون کافر درجات عذاب دارد. شاید خوب دقت کنید چه می خواهد بگوید شافعی. می گوید اول که در قبر گذاشتند مثلاً عذاب ۲۰ درصدی می دهند. اهلش که می آیند گریه می کنند این استحقاق بالا دارد، تا ۸۰ درصد و ۹۰ درصد جا دارد. اما خب حالا مثلاً خدا رحمةً همان ۲۰ درصد را به او می دهد. اهلش که می آیند گریه می کنند خداوند بدترش می کند می برد روی ۸۰ درصد.

خوب دقت کنید شافعی، شافعی می خواهد بگوید آن هشتاد درصد هم استحقاق است. نه به خاطر بکاء اهلش. تقریبش را دقت کردید؟ این همان راهی است که من عرض کردم قبل از شیخ طوسی یک راهی بود بین علماء. یکی هم همین که سعی می کردند که بین دو تا حدیث معارض را جمع بکنند. الجمع ما امکن اولی ۴۵:۱۲

پس آن متن عمره درست است. این متن هم درست است. لکن نه به این معنا که بکاء علت آن ۸۰ درصد شد. خود کافر استحقاق ۸۰ درصد داشت. اما خدا به او بیست درصد داد. حالا که آمدند گریه کردند، خدا آن استحقاقش را داد. این هم در حقیقت استحقاقش است. خوب دقت کنید.

لان علی الكافر عذابا اعلی، فان عذب بدونه فزید بعذابه فبمستوجب، این استحقاق خودش است نه اینکه بکاء می آید ۲۰ درصد را می کند ۸۰ درصد. خودش استحقاق ۲۰ درصد را داشته، خدا کرده ۲۰ درصد رحمةً. حالا که گریه کردند رسید به ۸۰ درصدی که استحقاق داشت.

انصافا هم حرف زور زده شافعی. بینی بین الله این یکی زور است.

و ما ینل من کافر من عذاب ادنی من اعلام و ما زید علیه اضافه باستیجاب، هم عذاب کم، استیجاب یعنی خودش، علتش خودش بوده، یعنی خودش آن را واجب کرد، استیجاب. عذاب اعلی مال خود کافر است، عذاب ادنی هم مال خود کافر است.

لا بذنب غیره فی بکاء علیه.

بعد دیگر فان قیل الی آخره.

علی ای حال باز سعی کرده از این مطلب جواب بدهد لکن نه، انصافاً همان حدیث عمره به نظر من درست تر است. این راجع به اجمال قضیه راجع به مسئله بکاء و اینکه معلوم شد که یک سنت خشونت در این قصه بوده که سنت عمر و پسرش عبدالله بن عمر باشد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین